

علوم سیاسی از سال ۱۲۷۷ که پیش به کشور ما باز شد تا زمان حاضر شاهد فراز و نشیب فراوان بوده است. این رشته در سال ۱۳۱۳ در دانشگاه تهران ذیل رشته حقوق قرار گرفت و به دلیل متأثر بودن از آن، رنگ و بوی فرانسوی داشت. در فصلی دیگر، این سلطه از بین رفت و گرایش‌های اثبات‌گرایانه و انگلوساکسونی جایگزین شد. طبق یک طبقه‌بندی می‌توان آسیب‌های مرتبط با این رشته را به آسیب‌های مربوط به نظام سیاسی - اجتماعی (شامل عدم وجود راهبرد جامع، ارتباط با گفتمان مسلط، توسعه ناکافی نهادهای مدنی علمی، توهم استغنا از علوم سیاسی، ارتباط ناقص با دستگاه‌های اجرایی، ابهام وحدت دو نهاد حوزه و دانشگاه، نابسندگی معیارها، دست‌دوم بودن علوم انسانی و فرار نخبگان)، آسیب‌های مربوط به اندیشمندان (اعم از تحویل علوم سیاسی به علوم دیگر، ابهام ارتباط سنت و تجدد، رضایت‌بخش نبودن سطح دانش سیاسی اسلامی، ابهام در بومی‌سازی، ابهام در اسلامی‌سازی، ناکافی بودن مطالعات بینارشته‌ای، بحران روش، آشفتگی مفاهیم، خودسانسوری، مردمی نبودن زبان و ایدئولوژیک و سیاست‌زده شدن علوم سیاسی) و آسیب‌های مرتبط با دانش‌پژوهان (شامل عدم تناسب با سطح دانش‌پژوهان و بحران کار) تقسیم نمود.

■ واژگان کلیدی:

آسیب‌شناسی، علوم سیاسی، تحلیل گفتمانی، سنت، تجدد، بومی‌سازی، اسلامی‌سازی، مطالعات بینارشته‌ای

آسیب‌شناسی رشته علوم سیاسی در ایران

سیدصادق حقیقت

استادیار علوم سیاسی دانشگاه مفید
ss_haghighat@yahoo.com

مقدمه

در حالی که تا قبل از سده نوزدهم واژه «سیاست»^۱ کاربرد بیشتری داشت، با اوج گرفتن مکتب اثبات‌گرایی، واژه «علوم سیاسی»^۲ رواج بیشتری پیدا کرد. در حقیقت، تأکید بر «علم»^۳ بودن سیاست و همچنین سرایت دادن روش‌های علوم تجربی به علوم اجتماعی، نوع نگاه به این مجموعه علوم را تغییر داد. آلن بیرو دانش سیاست را شامل رشته‌های گوناگون علوم سیاسی از جمله تاریخ سیاسی، مطالعه عقاید سیاسی، اندیشه‌ها و نهادهای سیاسی، حقوق اداری، حقوق اساسی و روابط بین‌الملل می‌داند. موريس دوورژه معتقد است اصطلاح «علم سیاست» در بین سال‌های ۱۸۵۹ و ۱۸۷۲ به‌جای «فلسفه سیاست» نشست؛ و قبل از جنگ جهانی اول در دروس دانشگاهی آمریکا و پس از جنگ جهانی دوم در دانشگاه‌های اروپا وارد شد (دوورژه، ۱۳۶۲: ۴۰). در عصر جدید، فلسفه علم جای معرفت‌شناسی و کل دانش را گرفت؛ چون چیزی جز علم تجربی را قبول نداشتند. به‌همین دلیل، اثبات‌گرایان قائل به یک علم در قلمرو علوم طبیعی و انسانی بودند. با توجه به مجموعه‌ای بودن علوم سیاسی، امکان سخن گفتن از روشی واحد در آن وجود ندارد. «علم یگانه»^۴ حلقه وین که ادعای متحد کردن روش‌ها را در کلیه علوم داشت، امروزه، مورد نقادی هشیارانه مکاتب متأخرتر قرار گرفته است. البته، ویکو در قرن هفدهم ایده وحدت روش در علوم طبیعی و علوم انسانی را زیر سؤال برده بود. سپس دیلتای، به شکل مشخص روش‌های علوم انسانی (گایست ویسن شافتن^۵) را در مقابل روش‌های علوم طبیعی (ناتور ویسن شافتن^۶) قرار داد. واژه science علاوه بر آنکه اسم جمع است، می‌تواند جمع بسته شود. پس، هرچند اصطلاح political science رواج دارد، اما political sciences هم صحیح است. به‌هر حال، «علوم سیاسی» مجموعه‌ای از علوم مربوط به سیاست را با محوریت واحدی گرد هم آورده است. البته، این مسئله به آن معنا نیست که ضرورتاً علوم سیاسی امروزه به رشته علمی^۷ مستقلی تبدیل نشده باشد. اگر تا چند دهه قبل اختلاف زیادی نسبت به این مسئله وجود داشت، امروزه کاملاً پذیرفته شده که این دانش به رشته علمی مستقلی تبدیل شده است. اصطلاح «علوم سیاسی»

1. Politics
2. Political Science
3. Science
4. The Unified Science
5. Geisteswissenschaften
6. Naturewissenschaften
7. Discipline

در اروپای قاره‌ای زودتر از کشوری مانند انگلستان کاربرد پیدا کرد. هنوز هم در بسیاری از دانشگاه‌های بریتانیا از واژه government برای این رشته استفاده می‌شود (مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۲۴). شاید دلیل این امر را بتوان در تحلیلی بودن فلسفه در آن دیار جست‌وجو نمود. باز به‌همین دلیل است که رشته‌هایی همانند روابط بین‌الملل^۱ در ایالات متحده و فلسفه سیاسی در بریتانیا رشد بیشتری داشته است. به هر حال، در این مقاله، به کلیه دانش‌ها و مطالعات سیاسی^۲ نظر داریم. این دانش‌ها اعم از اندیشه‌های سیاسی و وجوه تجربی این علوم است؛ و بنابراین، به «علم» به‌معنای تجربی آن محدود نمی‌شود.^۳ علم سیاست در ایران از بدو تأسیس تا به امروز سه دوره را پشت سر گذاشته است:

- از تأسیس مدرسه علوم سیاسی تا دانشگاه تهران؛

- از تأسیس دانشگاه تهران تا پایان دهه ۱۳۵۰؛

- از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون.

آغاز ورود علم سیاست به ایران به سال ۱۲۷۷ شمسی و به تأسیس مدرسه علوم سیاسی بازمی‌گردد. هدف این مدرسه جنبه کاربردی داشت؛ و بنیانگذاران آن در پی پرورش نیروی انسانی به‌منظور اشتغال در دستگاه وزارت امور خارجه بودند. به‌همین دلیل تا سال ۱۳۰۵ مدرسه، جزئی از وزارت خارجه بود و محتوای دروس آن را اغلب سیاست خارجی، آموزش دیپلماسی و حقوق بین‌الملل تشکیل می‌داد؛ و از آموزش مسائل مربوط به حکومت و سیاست ایران خبری نبود. با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و بر سر کار آمدن رضاخان فعالیت مدرسه متوقف شد؛ و بعد از مدتی در سال ۱۳۰۵ مدرسه علوم سیاسی از وزارت خارجه جدا و با مدرسه عالی حقوق ادغام گردید؛ و در سال ۱۳۱۳ با تأسیس دانشگاه تهران همراه با مدرسه عالی تجارت، جای خود را به دانشکده حقوق و علوم سیاسی داد، که به قول حمید عنایت، با این وصف در راه رشد علوم سیاسی چه در دانشگاه و چه در میان روشنفکران چندان مؤثر نبود. از طرفی، سلطه نظام آموزش فرانسوی موجب غلبه رویکرد حقوقی در مطالعه پدیده‌های سیاسی شده بود. لذا، سیاست‌پژوهان ایرانی به جای تحلیل مسائل سیاسی روز، به حوزه ترجمه آثار خارجی روی آوردند. با بازگشت تعداد بیشتری از دانش‌آموختگان علم سیاست از غرب بی‌علاقگی به شناخت

1. International Relations

2. Political Studies

۳. ر. ک: سید صادق حقیقت، روش‌شناسی علوم سیاسی، ویراست دوم، قم، دانشگاه مفید، ۱۳۸۷:

فرهنگ خودی ویژگی عمده علم سیاست گردید. ویژگی‌های علم سیاست در دوره اول عبارت است از: گرایش‌های محافظه‌کارانه، پرهیز از تحلیل مسائل سیاسی، غلبه رویکرد حقوقی در مطالعات سیاسی، گرایش به سمت ترجمه آثار خارجی و گریز از پرداختن به مسائل سیاسی ایران و فرهنگ خودی. در دوره دوم، سه رویداد مهم توانست موجب بهبود نسبی وضعیت علم سیاست گردد: رهایی علوم سیاسی در دانشگاه تهران از سلطه رشته حقوق، خارج شدن رشته علم سیاست از انحصار دانشگاه تهران و تقویت روش‌های جامعه‌شناختی به جای رویکرد حقوقی.^۱

در این مقاله، سعی می‌شود سیستم سیاسی به مثابه یک گفتمان در نظر گرفته و جایگاه سیاست و رشته علوم سیاسی به مثابه موضوعات گفتمانی به بحث کشیده شود. همچنین، اسلام سیاسی گفتمانی است که به دلیل برخورداری از دسترسی و اعتبار، در مقابل پادگفتمان تجدد مسلط شد.

آسیب‌شناسی نه تنها به معنای نادیده گرفتن نقاط مثبت در موضوع مورد مطالعه نیست، بلکه می‌تواند زمینه‌ساز از بین بردن کمبودها و نواقص تلقی شود. با این امید و توجه به نکات مقدماتی فوق، می‌توان به مهم‌ترین آسیب‌های علوم انسانی در ایران پرداخت. این آسیب‌ها را می‌توان به آسیب‌های مربوط به نظام سیاسی - اجتماعی، آسیب‌های مربوط به اندیشمندان و آسیب‌های مربوط به دانش‌پژوهان تقسیم نمود. البته، این تقسیم شکل غالبی دارد؛ و بنابراین، یک آسیب ممکن است به چند حوزه مربوط باشد.

الف. آسیب‌های مربوط به نظام سیاسی - اجتماعی

پرداختن به آسیب‌های رشته علوم سیاسی جز با در نظر گرفتن آن در نظام سیاسی - اجتماعی امکان ندارد؛ چرا که بر اساس تفکر سیستمی، اجزای یک سیستم در ارتباط با دیگر اجزا و کل سیستم می‌باشند؛ و در تفکر نظام‌مند به این گونه روابط باید توجه نمود. در نظریه سیستمی سعی می‌شود مسائل مربوط به کلیت نظام در اولویت قرار می‌گیرد. شاید ارسطو که سیاست را اشرف علوم در نظر می‌گرفت، به این مسئله توجه داشت که سیاست با کلیت نظام سیاسی - اجتماعی سروکار دارد. در مباحث توسعه، بحث دیگری وجود دارد که به ظاهر با بحث فوق مشابهت دارد: تقدم سیاست، فرهنگ یا اقتصاد. در

۱. ر. ک: محمد باوی، «وضعیت رشته علوم سیاسی در ایران» فصلنامه علوم سیاسی، ش ۳، سال اول (۱۳۷۷).

حالی که مارکسیست‌ها اولویت را به اقتصاد می‌دهند، نظریه گفتمان به‌عنوان چارچوب این مقاله و نظریه‌پردازانی همانند ارنستو لاکلا و شنتال موف، سیاست را مقدم می‌دانند.^۱ به بیان دیگر، تأثیری که سیاست بر دیگر حوزه‌ها دارد به مراتب بیشتر از تأثیری است که حوزه‌های دیگر بر آن دارند. اولویت و تأثیرگذاری غیر از اهمیت و اولویت رتبی است. پس، چه بسا فرهنگ از اهمیت بیشتری برخوردار باشد، اما اولویت در تأثیر با سیاست باشد. در ایران، اما، سیاسی شدن به معنای دیگری نیز وجود دارد که کلاً منفی است: همه چیز بیش از حد سیاسی شده است. علوم انسانی و فرهنگ و اقتصاد هم سیاسی شده‌اند؛ و با مسائل جناحی گره خورده‌اند. لازمه جناحی و سیاسی شدن به این معنا، نادیده انگاشتن منافع ملی و انباشت سرمایه‌های انسانی و مادی است. نشانه و معیار این امر آن است که با عوض شدن دولت، سیاست‌های آموزشی و پژوهشی به شکل کلی و در رشته علوم سیاسی به شکل خاص، تا اندازه زیادی عوض می‌شود. به هر حال، با عنایت به مسائل فوق، مهم‌ترین آسیب‌های علوم انسانی که به نظام سیاسی - اجتماعی مربوط می‌شوند عبارت‌اند از:

۱. **عدم وجود راهبرد جامع:** هر نظام باید دارای برنامه بلندمدت راهبردی باشد. سند چشم‌انداز امیدی را زنده کرد که بر اساس آن تکلیف دانشی همانند علوم سیاسی نیز مشخص می‌شود. در عین حال، به نظر می‌رسد در این سند، جایگاه علوم انسانی و علوم سیاسی به شکل دقیق مشخص نیست؛ و بنابراین نمی‌دانیم در برنامه درازمدت، میان‌مدت و کوتاه‌مدت باید به چه اهداف مشخصی دست یابیم. ما نیازمند راهبردی جامع در دانش سیاسی هستیم، به شکلی که هر دولتی بر سر کار آید، فارغ از سلائق سیاسی خاص، آن راهبرد را دنبال کند؛ و در مجموع، شاهد سیاستی انباشتی در این زمینه باشیم.

۲. **ارتباط ناسازوار با گفتمان مسلط:** قاعده اولیه آن است که یک رشته علمی در ارتباطی هماهنگ با گفتمان سیاسی حاکم ایفای نقش نماید. اگر مبنای آن علم با مبنای این گفتمان ناسازوار باشند، با نوعی آسیب روبرو می‌شویم و باید به شکلی آن را حل نمود. گفتمان حاکم بر ایران اسلامی را می‌توان «اسلام سیاسی» نامید. اسلام سیاسی را می‌توان به گفتمانی تعریف کرد که به‌ضرورت تشکیل حکومت بر اساس شریعت اعتقاد دارد؛ و دال مرکزی^۲ خود را «حکومت اسلامی» قرار داده است. این ایدئولوژی سیاسی

۱. حقیقت، همان: ۵۵۴-۵۵۵.

با قرائتی تماماً سیاسی از اسلام، در صدد تشکیل حکومت اسلامی بر اساس شریعت است. این خواسته در دهه ۲۰ شمسی در ایران و تقریباً در همین زمان در برخی دیگر از کشورهای اسلامی، مطرح شد. حضرت امام خمینی به‌عنوان برجسته‌ترین رهبر این گفتمان، از سال ۱۳۴۱ در تقابل با رژیم شاهی قرار گرفت؛ و نظریه حکومت اسلامی را در دوران تبعید در نجف مطرح کرد. بالاخره، اسلام سیاسی در ایران در چالشی سخت و طولانی ایدئولوژی‌های رقیب را پشت سر گذاشت؛ و با به زیر کشیدن سلطنت پهلوی قدرت و حکومت را در اختیار گرفت؛ و به‌دلیل در دسترس بودن^۱ و اعتبار^۲ به گفتمان مسلط^۳ تبدیل شد.^۴ در هر گفتمان و از جمله در گفتمان اسلام سیاسی، دانش با قدرت مویرگی و شبکه‌ای عجین است؛ و بنابراین، ارتباطی بیش از تعامل دارد. گفتمان‌ها حقایق خاص خود را تولید و فاعل شناسا (سوژه) را مقهور ساختار می‌کنند. رشد و تغییر علوم سیاسی در ایران بدون مسلط (هژمون) شدن اسلام سیاسی قابل فهم و تحلیل نیست. از یک طرف، گفتمان اسلام سیاسی در پیوند با دانش خاصی تولید شده است؛ و در تقابل و غیریت‌سازی با دانش غربی، نشانه‌های خود را مفصل‌بندی^۵ و دانش ویژه خود را بازتولید می‌کند. از سویی دیگر، دانش سیاسی تا اندازه زیادی به جهان متجدد وابسته است؛ و آنچه به نام علوم سیاسی در ایران داریم عمدتاً ترجمه آثار متفکران غربی است.

1. Availability

2. Credibility

3. Hegemonic

۴. در این زمینه، ر. ک: اسلام سیاسی در ایران نوشته دکتر سیدمحمدعلی حسینی‌زاده (قم، دانشگاه مفید، ۱۳۸۶). نویسنده در توضیح این اثر چنین بیان کرده است: «در میان نظریه‌ها و چارچوب‌هایی که برای بررسی ایدئولوژی‌های سیاسی ارائه شده‌اند نظریه گفتمانی لاکلا و موف که از بسط نظریه هژمونی گرامشی و تحلیل سازوکارهای پیچیده قدرت در اندیشه فوکو پدید آمده از قابلیت بالایی در تحلیل فرآیند ظهور و افول گفتمان‌ها و به عبارتی ایدئولوژی‌های سیاسی برخوردار است. این کتاب کوشیده است با تکیه بر این نظریه فرآیند ظهور و استقرار اسلام سیاسی در ایران را بررسی کرده و علاوه بر این، چالش‌های پیش روی آن را تحلیل کند. کاربرد این نظریه مستلزم نوعی نگاه فراگفتمانی و نسبتاً بی‌طرفانه در بررسی ایدئولوژی‌های سیاسی است که مؤلف کوشیده است بدان وفادار بماند. نگاه مذکور با خارج کردن محقق و خواننده از فضای ایدئولوژی امکان‌اندیشیدن دوباره به آن را فراهم می‌کند؛ و با قدسیت‌زدایی از ایدئولوژی‌ها و حکومت‌ها راه را بر نقد و بازسازی آنها می‌گشاید. این نظریه از یک سو تأکید می‌کند که اداره جامعه پیچیده کنونی جز با تکیه بر نظریه‌ها و گفتمان‌های سیاسی امکان‌پذیر نیست؛ و از سوی دیگر، نقد و بازسازی دائمی را به‌دلیل خصلت پویا و متحول جامعه معاصر برای تداوم هژمونی گفتمان‌ها و ایدئولوژی‌ها ضروری می‌شمارد. اسلام سیاسی همچون هر ایدئولوژی سیاسی دیگر با چالش‌های متنوعی در حوزه نظر و عمل روبرو است» (سیدمحمدعلی حسینی‌زاده، «گفتمان اسلام سیاسی»، روزنامه اعتماد، ۱۳۸۷/۹/۱۶).

5. Articulation

در راستای حل این ناسازه، دو راهکار اسلامی سازی و بومی سازی پیشنهاد شده، که در ادامه به آنها نیز خواهیم پرداخت.

۳. توسعه ناکافی نهادهای مدنی علمی: نهادهای مدنی واسط دولت و مردم هستند؛ و چون در اعمال قدرت دولت بر مردم به مثابه فیلتر عمل می‌کنند؛ در تلطیف و دموکراتیک کردن قدرت نقشی به‌سزا دارند. بنابراین، هر چه نهادهای مدنی توسعه بیشتری پیدا کنند، آن جامعه باثبات‌تر ارزیابی می‌شود. هر چند نهادهای مدنی، طبق تعریف، مشروعیت خود را از دولت اخذ نمی‌کنند، اما انتظار می‌رود دولت‌ها نیز به نوبه خود مانعی در سر راه توسعه این نهادها ایجاد نمایند. علوم انسانی به شکل عام و علوم سیاسی به شکل خاص، نیازمند نهادهای مدنی خاص خود است. رشد انجمن‌های علمی دانشگاهی و حوزوی در سراسر کشور در سال‌های اخیر را باید به فال نیک گرفت؛ و شاهد کارآمدی هر چه بیشتر آنها در زمینه‌های مختلف بود.

۴. توهم استغنا از علوم سیاسی: در حقیقت، هیچ دولت و نهادی از دستاوردهای (علوم انسانی و) علوم سیاسی بی‌نیاز نیست؛ اما گاه ممکن است این توهم به وجود آید که بدون تکیه‌زدن بر دستاوردهای علوم سیاسی و تخصص متخصصان این حوزه می‌توان کشور را اداره کرد. با اینکه مهم‌ترین عنصر تمدن‌ساز علوم انسانی است، گاه دولت‌ها به دلیل درگیر شدن در مسائل روزمره یا به دلایل دیگر از نقش این علوم غفلت می‌کنند و به مسائل معیشتی و زودگذر عطف نظر می‌نمایند. گاه نیز دولت‌ها به شکل عمل‌گرایانه^۱ و نتیجه‌گرایانه سعی می‌کنند به جای کار مبنایی و تخصصی، صرفاً به نتایج حاصل از یک عمل اکتفا کنند؛ در حالی که عملگرایی نیز فلسفه و مبانی خاص خود را دارد؛ و حتی بر اساس همین مبنا نیز با تخصص اندیشمندان بهتر می‌توان به اهداف مورد نظر نزدیک شد.

۵. ارتباط ناقص با دستگاه‌های اجرایی: بین پیشرفته بودن یک کشور و درجه همکاری اندیشمندان علوم انسانی با حکومت‌کنندگان ارتباط مستقیم وجود دارد. بدون علت نیست که نطق‌های رؤسای جمهور کشورهای پیشرفته توسط چند صد اندیشمند علوم انسانی و علوم اجتماعی کنترل می‌شود. در حالی که انتظار می‌رود فارغ‌التحصیلان علوم سیاسی در دستگاه دیپلماسی و نهادهای مربوطه مشغول به کار شوند، رشته بسیاری از شاغلان این گونه دستگاه‌ها با نوع کاری که انجام می‌دهند همخوان نیست. به طور کلی، پذیرش دانشجو در رشته‌های مختلف بر اساس نیاز یا بر اساس به کارگیری فارغ‌التحصیلان در

نهادهای مربوطه انجام نمی‌شود. فارغ‌التحصیلان رشته علوم سیاسی که روزبه‌روز رو به افزایش‌اند، انتظار جذب و همکاری در دستگاه دیپلماسی، وزارت کشور، صدا و سیما، خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران و دیگر نهادهای مربوطه را دارند.

۶. ابهام وحدت دو نهاد حوزه و دانشگاه: توسعه علوم انسانی و ارتباط علوم سیاسی با مطالعات دینی در ایران اسلامی به وحدت دو نهاد حوزه و دانشگاه گره خورده است؛ و چون تاکنون تعریفی چندان مشخص از «وحدت» حوزه و دانشگاه به‌دست داده نشده (و یا لاقلاً تعریفی اجماعی و مشخص توسط مسئولان نظام اتخاذ نشده)، این امر نیز در حاله‌ای از ابهام فرو رفته است. به‌درستی معلوم نیست که هر یک از این دو نهاد چه وظیفه‌ای بر عهده دارند؛ و چگونه در تعامل به هم می‌بایست علوم انسانی را با توجه به آموزه‌های دینی توسعه دهند. نهاد حوزه و نهاد دانشگاه نماینده دو گفتمان اندیشه‌ای در جمهوری اسلامی‌اند که می‌توانند در بهترین حالت با هم تعامل داشته باشند. علوم سیاسی (به‌ویژه با توجه به مطالعات اسلامی) در این زمان، بیش از هر زمان دیگر، نیاز به «تولید» دارد؛ امری که در ایران اسلامی که دولت مسئولیت‌های بزرگی برعهده دارد، می‌بایست از بالا هدایت و توسط اندیشمندان انجام شود.

۷. نابسندگی معیارها: علوم سیاسی به‌دلیل انسانی بودن - بر خلاف علوم تجربی - به‌خودی‌خود معیارهای کمی، تجربی و چندان مشخصی ندارد. روش‌های هرمنوتیکی که به انسان بودن انسان توجه دارند، در مقابل روش تبیین علی و آماری قرار دارد؛ چرا که هدف در آن «فهم»^۱ و «تفهم»^۲ است، نه صرف «تبیین»^۳. هدف تفسیر، فهم‌پذیر ساختن فعل و رفتار است، یعنی روشن کردن معنای آن عمل در نظامی از نهادها و تصویرهای معنادار فرهنگی.^۴ روش‌های تفهیمی در مقابل روش‌های تبیینی قرار می‌گیرند؛ چرا که این پیش‌فرض مسلم گرفته شده که رفتار و متن به شکلی هستند که باید مورد تفهم قرار گیرند. ریشه این تفکیک به ویلهلم دیلتای برمی‌گردد که روش‌شناسی علوم طبیعی را از روش‌شناسی علوم فرهنگی علوم انسانی جدا نمود.

هرچند بسیاری از تعاریف، روش‌ها و سنجش‌ها در علوم سیاسی با ابهام روبرو هستند،

1. Understanding

2. Verestehen

3. Explanation

۴. دانیل لیتل، تبیین در علوم اجتماعی (درآمدی به فلسفه علم الاجتماع)، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، صراط، ۱۳۷۳: ۱۱۶.

اما این امر مانع از این نمی‌شود که در حد مقدور آنها را تحدید کرد. انتظاری که از نظام آموزشی می‌رود این است که تسهیلاتی برای مشخص کردن عیار علوم انسانی، بیش از دیگر دانش‌ها، تمهید نماید. به‌طور مثال، معیارها از یک دانشگاه به دانشگاه دیگر تفاوت می‌کند. معمولاً پایان‌نامه‌های علوم انسانی از ضوابط خاصی پیروی نمی‌کند؛ و بعضاً به گردآوری و رونویسی دیگر آثار محدود و سپس بایگانی می‌شوند. با کمال تأسف، «فروش پایان‌نامه» پدیده‌ای است که اخیراً به شکل جدی با آن روبرو شده‌ایم.

۸. دست‌دوم بودن علوم سیاسی: در اکثر کشورهای جهان سوم، بر خلاف کشورهای جهان اول، علوم سیاسی و علوم انسانی دانشی دست‌دوم و به حاشیه رانده شده تلقی می‌شود. در ایران نیز، تصمیم‌های کلان حکومتی به شکلی بوده که مهندسی و پزشکی را در صدر و علوم انسانی را در ذیل نشانده است. تا حد زیادی این مسئله به میزان درآمد در این رشته‌ها بستگی دارد. شاید ریشه این مسئله به دارالفنون برگردد که دانشجویان با استعداد را نخست در پزشکی و بعد مهندسی پذیرش می‌کردند؛ و در رتبه آخر، به علوم انسانی توجه می‌شد. از طرف دیگر، به آموزش بهایی بیش از پژوهش داده می‌شود؛ در حالی که آموزش مقدمه پژوهش و پژوهش شرط ضروری توسعه تلقی می‌شود. علوم سیاسی نه تنها از طرف نظام، بلکه متأسفانه از طرف برخی از اساتید و دانشگاه‌ها نیز جدی گرفته نشده است. در برخی از دانشگاه‌های درجه اول کشور، تأکید بر برگزاری تعداد جلسات مصوب وزارت علوم و پیروی از سرفصل‌ها وجود ندارد.

۹. فرار نخبگان: طبق آمار رسمی سالانه بین ۱۵۰ تا ۱۸۰ هزار نخبه از کشور خارج می‌شوند.^۱ هرچند در ظاهر به‌نظر می‌رسد که مسئله فرار نخبگان تنها معلول عوامل بالاست، ولی بر آنها نیز تأثیر می‌گذارد. یکی از وظایف نظام حکومتی این است که علل فرار مغزها و کیفیت تعامل با نخبگان داخل و خارج را پیدا کند؛ و راهکارهایی متناسب با آن بیندیشد.

۱. بر اساس گزارش جدید صندوق بین‌المللی پول، ایران رتبه اول را در آمار مهاجرت نخبگان از میان ۹۱ کشور در حال توسعه یا توسعه نیافته دنیا کسب کرده است. صندوق بین‌المللی پول در این مورد گزارش داده است که سالانه حدود ۱۸۰ هزار ایرانی تحصیل کرده به امید زندگی و یافتن موقعیت‌های شغلی بهتر از کشور خارج می‌شوند. این صندوق بین‌المللی در گزارش خود می‌افزاید که رقم خروج حدود ۱۸۰ هزار نخبه تحصیل کرده از ایران، به معنی خروج سالانه ۵۰ میلیارد دلار ارز از کشور است. طبق این آمار هم‌اکنون بیش از ۲۵۰ هزار مهندس و پزشک ایرانی و بیش از ۱۷۰ هزار ایرانی با تحصیلات عالی در آمریکا زندگی می‌کنند و طبق آمار رسمی اداره گذرنامه، در سال ۸۷ روزانه ۲/۳ نفر با مدرک دکتر، ۱۵ نفر با مدرک کارشناسی ارشد و ۵۴۷۵ نفر با مدرک کارشناسی از کشور مهاجرت کرده‌اند (عصر ایران، ۱۷ آبان ۱۳۸۸).

ب. آسیب‌های مربوط به اندیشمندان

هرچند آسیب‌های حوزه‌های مختلف با یکدیگر ارتباط دوجانبه و تعامل دارند، اما چه بسا بتوان برخی آسیب‌ها را از باب تغلیب به یک‌سو منتسب کرد. به‌طور مثال، موارد زیر ممکن است با کل سیستم اجتماعی - سیاسی مرتبط باشند، اما در درجه اول به اندیشمندان انتساب پیدا می‌کنند.

۱. تحویل علوم سیاسی به علوم دیگر: علوم سیاسی از چند دهه قبل به شکل یک رشته علمی مستقل^۱ شناخته شده است؛ اما از آنجا که قبلاً مجموعه‌ای از علوم همانند حقوق سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی و اقتصاد سیاسی را شامل می‌شد و نگاه مستقلی به آن وجود نداشت، هنوز شائبه عدم استقلال آن در عمل وجود دارد. حمید عنایت در مقاله «وضعیت علوم اجتماعی در ایران» چنین می‌نویسد:

«از هنگامی که علوم سیاسی - سال ۱۲۷۸ هجری شمسی - به‌عنوان یک رشته دانشگاهی در ایران شناخته شد، تا نیمه دهه ۱۳۴۰ هجری شمسی (وقتی که سیستم «واحدی» متداول آمریکا در دانشگاه تهران پیاده شد) مطالعه و آموزش علوم سیاسی در ایران به‌طور وسیعی زیر نفوذ شیوه‌های آموزشی فرانسه بود. در نتیجه، مطالعات سیاسی مختصری که در این دوره طولانی در دانشگاه تهران انجام گرفت، عمدتاً به‌صورت مطالعات حقوقی بود و مقولات و مفاهیم سیاسی، غالباً از دیدگاه قضایی تبیین می‌شد... آمیختگی مطالعات سیاسی با مطالعات قضایی، با تأسیس دانشکده حقوق دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۴ افزایش بیشتری یافت؛ زیرا آن دانشکده بر رشته‌های سیاست، اقتصاد و حقوق اشمال داشت؛ و علوم سیاسی به‌عنوان یکی از سه رشته اختصاصی دانشکده حقوق، صرفاً در سال آخر دوره لیسانس ارائه می‌شد؛ و بر تاریخ عقاید سیاسی غرب، حقوق اساسی، حقوق بین‌المللی، حقوق اداری و تاریخ دیپلماسی تأکید می‌ورزید. همه دروس این رشته مبنای اروپایی داشت؛ و استادان برای گنجینیدن مفاهیم اصلی در یک قالب تاریخی که شامل نهادهای جامعه ایرانی هم باشد، یا هیچ کوششی نمی‌کردند یا مساعی ناچیزی مبذول می‌داشتند. تدریس تاریخ عقاید سیاسی غرب هم هرگز از عقاید ماکیاولی فراتر نمی‌رفت؛ حتی عقاید ماکیاولی نیز به‌ندرت مورد بحث قرار می‌گرفت» (عنایت، ۱۳۷۳).

عنایت می‌نویسد با اتخاذ تدریجی سیستم واحدی در اواسط دهه چهل و گسترش دوره لیسانس و تأسیس دوره فوق لیسانس و دکترای علوم سیاسی، علوم سیاسی از تبعیت مطالعات حقوقی آزاد شد و درس‌های مربوط به تاریخ عقاید سیاسی از محدوده نظریات ماکیاولی فراتر رفت و حتی به عقاید مارکس و بعد از آن تعمیم یافت. به نظر او، علوم سیاسی ایران نسبت به دیگر رشته‌های علوم اجتماعی عقب‌مانده‌تر است. از دیدگاه وی، در آسیب‌شناسی وضعیت عقب‌ماندگی اندیشه سیاسی چند عامل را تأثیر دارد: کمبود استادان اندیشه سیاسی واجد شرایط و مجرب، کمیابی کتاب‌های درسی در حوزه عقاید سیاسی، عدم تسلط بسیاری از دانشجویان ایرانی به زبان‌های خارجی، کمبود تحقیقات درباره عقاید و نهادهای اسلامی و تاریخ ایران و محدودیت تحقیقاتی درباره اندیشه سیاسی دیگر کشورهای اسلامی (عنایت، ۱۳۷۴: ۳۲۳-۳۱۹).

سید جواد طباطبایی نیز معتقد است علوم سیاسی در ایران به نظریه‌های جامعه‌شناسانه (چپ) تحویل شده است. به اعتقاد وی:

«ما نمی‌دانیم که علم سیاست در چه مناسباتی و چه برشی از مناسبات اجتماع شکل می‌گیرد؛ و این کنش و واکنش میان افراد و میان افراد و دولت و قدرت به چه ترتیبی است. مهم این است که مفاهیم جدید را از حوزه‌های دیگر گرفته و آنها را تنقیح کنیم تا بتوانیم در مورد مواد خودمان به کار گیریم»^۱.

۲. ابهام از تباطؤ دو گفتمان سنت و تجدد: علم به بشریت تعلق دارد؛ و مرز و بوم نمی‌شناسد. از طرف دیگر، دانشی که در تمدن غربی به وجود آمد رنگ و بوی فرهنگ خاص خود را دارد. دانش غربی هم مبنای اومانیستی^۲ و عرفی‌گرایانه^۳ دارد و گاه شائبه استعماری نیز پیدا می‌کند. از اینجاست که بنیادگرایی^۴ اساساً تجددستیز است؛ و گفتمان اسلام سیاسی (رادیکال) هم روی خوشی به آن نشان نمی‌دهد. البته بحث فناوری استثناست. انقلاب ایران که در تقابل با تجدد غربی شکل گرفت و میشل فوکو را به این اشتباه انداخت که وجوه مشترکی با پسامدرنیسم دارد (فوکو، ۱۳۸۶)، در واقع به سنت‌های ماقبل مدرن رجوع کرد. فوکو که خود در سال‌های انقلاب در ایران حضور داشت، جنبه‌های ضدتجدد

۱. سید جواد طباطبایی، «مبانی علم سیاست در ایران روشن نیست».

http://www.lakzaee.com/index.php?option=com_content&task=view&id=646&Itemid=60

2. Humanistic

3. Secularist

4. Fundamentalism

انقلاب اسلامی را از نزدیک درک کرد؛ و به این نتیجه رسید که ماهیتی پسامدرن دارد؛ غافل از آنکه انقلاب اسلامی رؤیای حکومت نبوی را در سر می‌پروراند؛ و بدین جهت جهتی در عکس روند تجدد می‌پیماید (حقیقت، ۱۳۸۸).

اندیشمندان زیادی بر ضرورت ایجاد هم‌نهاد بین دو گفتمان سنت و تجدد تأکید کرده‌اند، هرچند کمتر به نتایج روشنی در این باب اشاره نموده‌اند. مفروض ایشان این نکته مهم و زیربنایی است که نه به شکل کلی می‌توان از سنت و دین دست شست و نه می‌توان نسبت به دستاوردهای دانش جدید بی‌توجه بود. توسعه بدون شناخت و نقادی تجدد به دست نمی‌آید. واقعیت آن است که علوم دانشگاهی در رشته‌های مختلف و در علوم سیاسی، تا اندازه زیادی وام‌دار تمدن غرب هستند. پس اگر بناست دانشگاه و این رشته‌ها را داشته باشیم، نمی‌توانیم بین خود و دنیای متجدد دیواری بکشیم تا از خطرات احتمالی آن مصون بمانیم. یکی از علل عدم وجود دانشگاه‌های ایران در چند صد دانشگاه برتر دنیا، می‌تواند ارتباط ناقص با دنیای بیرون و نداشتن پژوهش‌های استاندارد (و یا منعکس نشدن آنها در سطح جهانی) باشد. علوم سیاسی در کشور اسلامی هرچند ممکن است با دانش غربی نسبتی برقرار کند، اما از سویی با دانش اسلامی (همانند فلسفه سیاسی اسلامی و فقه سیاسی) نیز در ارتباط است؛ علاوه بر آنکه به هر حال در ظرف و محیطی اسلامی باید متحقق شود. تکیه بر سنت‌های پیشین، فاصله گرفتن از تجدد و احساس استغنائی از آن و قائل شدن به مرز بین خود و دیگری^۱ سبب شد اختلاف یا عدم اشتراک زبانی با دنیای متجدد روز به روز بیشتر شود. این وضع به کافی و وافی نبودن سطح علوم سیاسی در ایران منجر می‌شود. در بند بعد، همین مسئله را در خصوص دانش سیاسی اسلامی بررسی می‌نمائیم.

۳. رضایت بخش نبودن سطح دانش سیاسی اسلامی: مطالعات سیاسی اسلامی اعم است از دانش سیاسی با گرایش تجربی، فلسفه سیاسی^۲ و فقه سیاسی^۳. دو دانش اخیر که با عنوان «اندیشه سیاسی»^۴ شناخته می‌شود، از اهمیت خاصی برخوردارند. در اکثر دانشگاه‌های پیشرفته دنیا، فلسفه سیاسی زیرمجموعه رشته فلسفه است؛ در حالی که در ایران زیرمجموعه علوم سیاسی می‌باشد. قرار گرفتن فلسفه سیاسی تحت فلسفه هم

1. Other

2. Political Philosophy

3. Political Fiqh (Jurisprudence)

4. Political Thought

فلسفه را از آسمان به زمین می‌کشد و هم به فلسفه سیاسی غنای بیشتری می‌بخشد. فلسفه سیاسی، به‌عنوان رشته مستقل سیاسی که از وحی بی‌نیاز است، در عالم اسلامی از کندی شروع شد؛ در فارابی به اوج خود رسید؛ و از آن زمان به بعد سیری نزولی را طی کرده است. سید جواد طباطبایی حضيض زوال اندیشه سیاسی در ایران را در خواجه نصیر و ملاهادی سبزواری و مانند وی می‌بیند. به عقیده وی، هرچند اندیشه سیاسی با حکمت متعالیه تحرک مختصری پیدا کرد، ولی دیری نپایید که دوباره سیر نزولی خود را طی نمود (طباطبایی، ۱۳۷۷). آنچه مشخص است این است که در حال حاضر فلسفه سیاسی در عالم اسلام و به‌خصوص در ایران، از رونق خاصی برخوردار نیست؛ و کمتر کسی را می‌توان سراغ گرفت به شکل تخصصی در این حوزه کار کند.

به تعبیر جرجانی، «فقه در لغت به‌معنای فهم مقصود گوینده از طریق کلام او را گویند؛ و در اصطلاح، عبارت است از علم به احکام شرعی عملی که از ادله تفصیلی آن کسب می‌شود» (۱۳۰۶ هـ. ق: ۷۲). ابونصر محمد فارابی، نیز فقه را به علمی که به‌وسیله آن می‌توان از معلومات شرعی، مجهولات را استنباط نمود، تعریف می‌کند:

«فقه صنعتی است که به‌واسطه آن انسان می‌تواند حکم چیزهایی که در شریعت مشخص نشده را از طریق احکام مشخص و در راستای هدفی که واضع شریعت قرار داده، استنباط نماید.» (۱۹۳۱ م: ۶۹).

فارابی، نیاز به صنعت فقه را در صورت فقدان رئیس اول و ائمه ابرار که ملوک حقیقی هستند، ناگزیر می‌داند؛ و آن را به دو بخش آرا و افعال تقسیم می‌کند (۱۹۶۸ م: ۴۷-۴۶). وی که شرع را قرینه عقل و دین را شبیه فلسفه می‌داند، به علم مدنی عامی نظر دارد که از دو گفتمان فقه مدنی و فلسفه مدنی تشکیل می‌شود. احتمالاً این تقسیم دوگانه، مبنای تقسیم سه‌گانه اروین روزنتال^۱ (فلسفه سیاسی، فقه‌سیاسی یا شریعت‌نامه‌نویسی و اندرزنامه‌نویسی یا آینه‌شاهی) قرار گرفت (روزنتال، ۱۹۶۲ م: ۸۴-۶۲). وظیفه علم فقه، کشف حکم یا دستورالعمل هر حادثه در زندگی انسان است؛ و موضوع آن، احکام شرعی و یا وظایف عملی از نظر استنباط از ادله می‌باشد. فقه، در معنای عام خود، مساوی با دین است؛ و به دو قسم فقه‌اکبر و فقه اصغر تقسیم می‌شود. منابع فقه، عبارت است از: کتاب، سنت، عقل و اجماع. درباره اجماع گفته‌اند: اجماع منقول حجت نیست؛ و اجماع محصل هم حاصل نمی‌شود (منقوله لیس بحجه ومحصله لایحصل). مستقلات عقلیه، نیز در فقه

1. Erwin I. J Rosenthal.

سننتی به چند مثال همانند حسن عدالت و قبح ظلم محدود شده است. پس منابع فقه سننتی بیشتر بر کتاب و سنت تمرکز دارد. فقه اسلامی به حسب مضاف‌الیه خود، ممکن است به بخش‌های زیر تقسیم شود: فقه عبادی، فقه احوال شخصیه، فقه معاملات و عقود و ایقاعات، فقه اخلاق، فقه سیاست، فقه صنعت، فقه روابط بین‌الملل، فقه جهاد و دفاع، فقه حقوق و فقه قضا. بخشی از مسائل فقهی با سیاست، به شکل مستقیم یا غیرمستقیم، ارتباط دارد. برخی از مسائل فقهی در ذات خود سیاسی‌اند (همانند ولایت و جهاد)؛ و برخی دیگر (همانند عقود و قضا) به شکل غیرمستقیم با مسائل سیاسی مرتبط می‌شوند. قدمای شیعه به طرح مسائل فقه‌سیاسی به‌طور پراکنده در ابواب مختلف فقه، همانند جهاد، مکاسب، ولایات، قضاء، امر به معروف و نهی از منکر، حسبه، حدود، دیات و قصاص، اکتفا کرده‌اند. کتاب‌های احکام السلطانیه اهل سنت هم شامل مباحث سیاسی و هم شامل مباحث حقوقی و اقتصادی می‌باشد. عمیدزنجانی فقه‌سیاسی را این چنین تعریف می‌کند: «فقه‌سیاسی اسلام عنوانی است که امروز ما بر کلیه مباحثی که در زمینه‌های فوق [جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، حسبه، خراج، فیء، اموال، احکام سلطانی، ولایات و به‌ویژه ولایت فقیه] در فقه اسلام مطرح بود، اطلاق می‌کنیم» (عمیدزنجانی، جلد اول، ۱۳۶۷: ۱۹) «در فقه، مباحثی تحت عنوان جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، حسبه، امامت و خلافت، نصب امرای و قضات، مأمورین جمع‌آوری وجوهات شرعیه، مؤلفه قلوبیهم، دعوت به اسلام، جمعه و جماعات، آداب خطبه‌ها و برگزاری مراسم عید، صلح و قرارداد با دولت‌های دیگر، تولی و تبری، همکاری با حاکمان و نظایر آن، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، مطرح شده است؛ که به آنها احکام سلطانیه یا فقه‌سیاسی گفته می‌شود. به این ترتیب، فقه‌سیاسی شامل آن دسته از مباحث حقوقی می‌شود که تحت عناوینی چون حقوق اساسی و حقوق بین‌الملل و نظایر آن مطرح می‌گردد.» (عمیدزنجانی، جلد دوم، ۱۳۶۷: ۴۱).

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، اولاً برخی از این بحث‌ها، رابطه غیرمستقیم با مسائل سیاسی دارند؛ ثانیاً همان‌طور که وی توضیح داده (عمیدزنجانی، جلد دوم، ۱۳۶۷: ۴۲)، احکام سلطانیه در فقه اهل سنت، دایره گسترده‌تری نسبت به فقه‌سیاسی شیعه دارد؛ چرا که آنها زودتر از شیعه با مسئله حکومت درگیر بوده‌اند.

ابوالفضل شکوری نیز فقه‌سیاسی را به شکل زیر تعریف می‌کند:

«فقه‌سیاسی اسلام، مجموعه قواعد و اصول فقهی و حقوقی است که عهده‌دار

تنظیم روابط مسلمین با خودشان و ملل غیرمسلمان عالم بر اساس مبانی قسط و عدل بوده؛ و تحقق فلاح و آزادی و عدالت را منحصرأ در سایه توحید عملی می‌داند. لذا فقه‌سیاسی عملاً دو قسمت و بخش عمده پیدا می‌کند:

۱- اصول و قواعد مربوط به سیاست داخلی و تنظیم روابط درون‌امتی جامعه اسلامی؛

۲- اصول و قواعد مربوط به سیاست خارجی و تنظیم روابط بین‌الملل و جهانی اسلام.» (شکوری، ۱۳۶۱: ۷۲-۷۱).

فقه‌سیاسی را اگر به شکل پسینی تعریف کنیم، باید به بحث‌های بیان شده در ابواب یادشده (مثل جهاد و امر به معروف) اشاره نماییم؛ اما اگر توجه به مستحدثات و مسائل جدید نیز داشته باشیم باید آن را به دانشی که وظیفه مکلف را در برابر هرگونه مسئله سیاسی تعیین می‌کند، تعریف کنیم. بر این اساس، ممکن است مسئله‌ای در فقه سنتی به شکل صریح مطرح نشده باشد؛ اما فقیه با استفاده از ابزارهای استنباط بتواند پاسخی برای آن بیابد؛ و یا حتی بابتی جدید در آن دانش بگشاید. به همین دلیل است که عمید زنجانی می‌نویسد:

«ما امروز به تعریف جدیدی از فقه‌سیاسی نیاز داریم تا به مسائل جدید سیاسی پاسخ دهد؛ یعنی صرف نظر از مسائلی که در گذشته بوده است. در فقه‌سیاسی، ما باید در هر زمان موضوعات آن زمان را در نظر بگیریم و پاسخی از فقه داشته باشیم. این فقه، غیر از نظریات و آرای فقهاست» (عمیدزنجانی، ۱۳۷۸: ۸-۷).

فقه سیاسی نزد حداکثری‌ها (کسانی که از دین انتظاری حداکثری دارند) معتبر و نزد حداقلی‌ها (عرفی‌گرایانی که از دین تنها انتظار مبدأ و معاد را دارند) غیرمعتبر است. هر چند فقه سیاسی شیعه نسبت به فقه سیاسی اهل سنت رشد کمتری داشت، اما به برکت انقلاب اسلامی و درگیر شدن با مسائل حکومتی، رشد خوبی پیدا کرد. مطلوب آن است که فقه سیاسی جایگاه منطقی و اصلی خود را پیدا کند؛ نه فراتر از آنچه که باید و نه فروتر از آنچه شاید. هر چه فقه سیاسی بسط بیشتری پیدا کند، ابهاماتش بیشتر آشکار می‌شود. به‌طور مثال، مصلحت به‌عنوان یکی از محوری‌ترین مفاهیم فقه سیاسی هنوز از نظر مفهومی تحدید نشده است؛ و معلوم نیست برای مصلحت نظام به چه میزان می‌توان احکام اولیه و ثانویه را تعطیل نمود (حقیقت، ۱۳۸۴). همچنین مشخص نیست که مقصود از «نظام» در «مصلحت نظام»، رژیم سیاسی و دولت است، یا معیشت و نظام اجتماعی. به‌نظر می‌رسد اگر مراد دولت باشد، فقه سیاسی در اینجا به فلسفه سیاسی نیاز

پیدا کند تا بتواند از ماهیت دولت پرده بردارد؛ و چارچوب مصلحت آن را تحدید نماید.

۴. **ابهام در بومی‌سازی:** مقصود از «بومی‌سازی» در اینجا عبارت است از انطباق علوم مربوط به دنیای متجدد با شرایط خاص ایران اسلامی. مفروضات بومی‌سازی چند نکته است: اینکه علم منتزع و بریده شده از شرایط خاص اجتماعی و فرهنگی ممکن یا نافع نیست؛ و اینکه امکان تطبیق دانش بر شرایط خاص وجود دارد. البته همه سخن در شیوه بومی‌سازی و ابعاد آن است. ولی آیا علوم انسانی و علوم سیاسی همانند دیگر علوم بومی می‌شود؟ برخی بین «علم سیاست ایرانی» و علم سیاستی که موضوعش ایران است تفکیک قائل می‌شوند؛ و مقصود از بومی شدن علوم سیاسی را تفسیر اخیر می‌دانند؛ چرا که علم سیاست، ایرانی و عربی و غربی ندارد.^۱ آنچه که هست این است که به‌عنوان یک پیش‌فرض باید پذیرفت که اکثر دانش‌های انسانی در غرب رشد کرده‌اند؛ و به شکلی از اشکال باید با شرایط ما، به‌عنوان کشوری جهان‌سومی و به‌عنوان جامعه و حکومتی که اسلام را به‌عنوان دین خود پذیرفته‌اند، انطباق پیدا کند. این برداشت از بومی‌سازی که بر همروی علم و دین تأکید دارد، کمتر مورد نقاش و اختلاف است. اما، برخی معتقدند بومی‌سازی که در ایده «بازگشت به خویش»^۲ دهه ۴۰ ریشه دارد، به اندیشه چپ بازمی‌گردد؛ غرب‌ستیز است؛ و جوهی از اقتدارگرایی و ضدیت با علوم انسانی در آن دیده می‌شود.^۳

۵. **ابهام در اسلامی‌سازی:** در ایران اسلامی، اسلامی‌سازی شکل خاصی از بومی‌سازی تلقی می‌شود. اسلامی‌سازی که در زبان انگلیسی از آن به Islamization و در زبان عربی از آن به «اسلمه العلوم» تعبیر می‌شود، نهضت علمی بود که در دهه ۱۹۸۰ بالاصح در ایران، مالزی و در بین برخی مسلمانان آمریکا رواج گرفت؛ و سعی داشت علوم غیراسلامی را به شکلی اسلامی سازد. در تاریخ علوم در کشورهای اسلامی، می‌توان سه مرحله را از یکدیگر تشخیص داد:

«نخست عصر شکوفایی تمدن اسلامی که از آن تحت عنوان «رنسانس اسلام» تعبیر می‌شود. دوره دوم، دوره تأسیس علوم انسانی در غرب، مصادف با حضور استعمار در کشورهای اسلامی بود. مرحله سوم با رویکرد تملک علوم انسانی و بومی و زمینه‌مند کردن

۱. حسین بشیریه، «وضعیت علم سیاست در ایران»، <http://www.hawzah.net/per/magazine/os/004/os00412.asp>

۲. داود فیرحی، «بومی‌سازی»، <http://www.hamedzare.com/post-19.aspx>

این علوم همراه است. این موضع، به دنبال پیروزی جنبش‌های رهایی‌بخش سیاسی که خواستار رهایی‌بخشی فرهنگی از علم استعمار نیز بودند، تقویت شد؛ و به ایجاد دو گرایش انجامید: نخست گرایشی که بر زمینه‌مند کردن علوم انسانی در موقعیت‌های متفاوت از شرایط تکوینشان، بر استعمارزدایی و چند زبانه شدن این علوم تأکید می‌کرد؛ و سپس گرایشی که مشخصاً با برجسته کردن «دانش سکولار» علوم انسانی، سیاست تصحیح و تکمیل آن را پی گرفته بود. اولین گرایش در مواضع جریان‌اتی چون «پسااستعمارگرایی»^۱ و «مطالعات فرودستان»^۲ بارز بود؛ و دومین گرایش، در سیاست‌های اسلامی‌سازی که در برخی از کشورهای اسلامی پی‌گیری می‌شد.^۳

در ایران هم بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نهادهایی متکفل اسلامی‌سازی دانش شدند و آثاری در این باب منتشر کرده‌اند؛ هرچند چندان نتوانستند دانشگاه‌ها و جامعه را سیراب کند. اسلامی‌سازی مبتنی بر قرائتی حداکثری^۴ از دین است؛ به این معنا که هر آنچه در دانش امروزین یافت می‌شود در دین نیز از آن سخن به میان آمده؛ و بنابراین، می‌تواند اسلامی شود. قرائت حداکثری در دین دارای مراتب (و مقول به تشکیک) است. پس برخی تنها معتقد به اسلامی‌سازی علوم انسانی‌اند؛ در حالی که برخی دیگر از اسلامی کردن تمامی علوم، حتی علوم پایه همانند شیمی و فیزیک، سخن می‌گویند. نکته بسیار مهم در این بین این است که اسلامی‌سازی یکی از حیاتی‌ترین ارکان اسلام سیاسی محسوب می‌شود؛ به شکلی که نمی‌توان اسلام سیاسی را بدون این فرض تصور نمود. نظریه‌پردازان اسلام سیاسی که از دین تعبیری حداکثری دارند و با تجدد میانه خوبی ندارند، این فرض را از قبل پذیرفته‌اند که اسلام در زمینه‌های فوق استغنا دارد. علیرغم وارد شدن دروس اسلامی در دانشگاه‌ها (در قالب دروس عمومی و حتی دروس تخصصی)، هنوز این ابهام هنوز وجود دارد که در چه حوزه‌ای و چگونه علوم و دانش‌ها می‌توانند اسلامی شوند. مدعای معتقدان به اسلامی‌سازی می‌تواند شامل پیش‌فرض‌ها، روش و یا غایات دانش‌ها باشد. به تعبیر گفتمانی، باید دید به چه میزان گفتمان اسلام سیاسی می‌تواند در راستای اسلامی‌سازی و بومی‌سازی دانش از دیگر گفتمان‌ها وام گیرد.

1. Post Colonialism
2. Subalterns Studies

۳. سارا شریعتی، «اسلام و علوم اجتماعی، یک مسئله‌شناسی دوگانه»:

<http://anthropology.ir/node/9470>

4. Maximalist

۶. **ناکافی بودن مطالعات بینارشته‌ای:** یک از تفاوت‌های دانش در جهان اول و جهان سوم این است که دانشگاه‌های کشورهای دسته نخست بر مطالعات بینارشته‌ای تأکید دارد؛ و چون ماهیت علم را بیناذهنی تلقی می‌کنند بر کارهای گروهی تمرکز می‌نمایند. امروزه علوم مختلف نمی‌توانند ارتباط خود با دیگر علوم را نادیده بگیرند؛ چرا که مرزها تا اندازه زیادی در هم شکسته شده است. به‌طور مثال، سیاست با اقتصاد سیاسی، حقوق سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی و فلسفه سیاسی پیوند وثیقی دارد. به شکل خاص، روش‌شناسی ماهیت بینارشته‌ای دارد؛ و می‌تواند پل ارتباطی همه علوم تلقی شود. هرمنوتیک تنها جوهر فلسفی ندارد؛ و در رشته‌های دیگر همانند سیاست، حقوق و هنر نیز ریشه دوانده است. حوزه‌های دانش در ایران به‌مثابه جزیره‌های جدا از هم رشد می‌کنند. از نظر روان‌شناختی، کار مشترک روحیه همکاری، نقد عالمانه و سعه صدر می‌طلبد. بعضاً «حجاب هم‌عصر بودن» سبب می‌شود نتوانیم بزرگان معاصر خود را بیابیم و با ایشان تعامل علمی کنیم.

۷. **بحران روش:** جامعه علمی ما در بعد روش‌شناسی و روش تحقیق رنج می‌برد. ابهامات موجود در فلسفه علم و روش‌های علوم اجتماعی و علوم سیاسی باعث نوعی آشفتگی در شاخه‌های علوم شده است. این آشفتگی وقتی به کشورهای جهان سوم (و در اینجا، کشورهای اسلامی و به‌خصوص ایران) می‌رسد، به «بحران روش‌شناسی» تبدیل می‌شود. شناخت روش‌ها در هر علمی امری بایسته به‌نظر می‌رسد. برخی دانشمندان تمایز علوم را به روش دانسته‌اند. به اعتقاد ایشان، تمایز علوم به موضوع یا غایت آنها نیست. به‌هر حال، روش در هر علم و مکتب و نظریه‌ای نقش کلیدی دارد. حتی می‌توان گفت بحث روش در مکاتب فلسفی و مکاتب فلسفه علم نیز محور دیگر مباحث می‌باشد. اولاً هر علم یا اندیشه‌ای خواه ناخواه، چه به آن تصریح شود یا نشود، روشی دارد؛ و ثانیاً هر روشی از محدودیت‌ها و کارآمدی‌هایی برخوردار است. اگر روش‌های علوم انسانی از روش‌های علوم تجربی متمایز باشند، باز این معضل وجود دارد که روش‌های علوم انسانی و روش‌های علوم اجتماعی ناپالوده و تا اندازه‌ای متداخل و مبهم‌اند (حقیقت، ۱۳۸۲). از آنجا که علوم سیاسی در ایران جایگاه خود را پیدا نکرده و از طرفی مسئولان حکومتی نیاز چندانی به آن در عمل نمی‌بینند، در آنجا که باید از روش‌های کمی و آماری استفاده شود، به تحقیقات کتابخانه‌ای اکتفا می‌کنند. بسیاری از رساله‌ها و پایان‌نامه‌های دانشجویی به این آفت روش‌شناسانه دچار شده‌اند؛ و به‌جای روش‌های میدانی و تجربی به روش‌های کتابخانه‌ای پناه می‌برند.

تفکر سیاسی در ایران زمین، به شکل خاص، دچار آفات روش‌شناسانه شده است. جامعه ما، جامعه‌ای در حال گذار است و هنوز نتوانسته تکلیف خود را با آنچه داشته و آنچه می‌خواهد روشن کند. ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که نه از سنت بریده است، نه می‌تواند دل از تجدد برکند و نه تا به حال قدرت آن را داشته که بین آنها تلفیق ایجاد نماید. تو گویی روند نوسازی یا مدرن شدن جوامع، امری محتوم و غیرقابل برگشت است. در این وضع، گفتمان‌های مختلف در هم ریخته‌اند؛ و در این بین مرجعیتی یافت نمی‌شود. پس علاوه بر شناخت صحیح تجدد، باید آن را نقد کنیم؛ و سپس نسبت آن را با فرهنگ بومی خود (فرهنگ ایرانی و اسلامی) بسنجیم. در خصوص فلسفه سیاسی نیز این مشکل وجود دارد که دانش فلسفه در جامعه ما به همان اندازه که در باب متافیزیک تقویت شد، از فلسفه‌های مضاف فاصله گرفت. دوری فلسفه از فلسفه‌های مضاف نتیجه‌ای نداشت، جز بیگانه شدن این علم از واقعیت‌های اجتماعی. بر عکس، در جهان غرب فلسفه‌های مضاف (همانند فلسفه سیاسی) رشد کردند و بین این رشته و واقعیت‌های اجتماعی پیوندی عمیق برقرار ساختند. به تعبیری دیگر می‌توان آسیب‌های روش‌شناسانه مربوط به جامعه خود را به چند دسته تقسیم نمود: اصل تخیلی بودن تفکر، اصل سلیقه‌ای بودن تفکر، اصل ضعف در دستیابی به اجماع نظر، اصل ضعف در برخورد با ابهام، اصل ضعف در توجه به زمان، اصل ضعف در مواجهه فکری و اصل ضعف در انتخاب میان کنترل اندیشه و مدیریت اندیشه (سریع القلم، ۱۳۸۰: ۹۴-۶۲).

۸. آشفتگی مفاهیم: مقصود از «آشفتگی» در اینجا در هم آمیختن مفاهیم تا آن حد است که درک معانی را در بسیاری مواضع مشکل می‌نماید. یکی از مسائلی که باعث نوعی ابهام در واژگان (علوم سیاسی) می‌شود، عدم توجه به پیشینه تاریخی آنهاست. برخی مفاهیم و اصطلاحات در مقاطع مختلف تاریخی دچار تفسیرها و تعبیرهای متفاوت و متنوعی شده‌اند. شاید بتوان گفت مهم‌ترین منشأ بحران مفاهیم علوم انسانی در ایران معاصر رویارویی دو گفتمان سنت (و دین) با تجدد بوده است. سنت و تجدد از دو جنس‌اند؛ و از دو دستگاه مفهومی متمایز برخوردارند. برخی از علل آشفتگی مفاهیم علوم انسانی در ایران عبارت‌اند از: فقر منابع اصلی، معضل ترجمه، کارکرد ناقص مراجع ذیصلاح و معضلی به‌نام «جعل اصطلاح». اگر واژه‌ای بدون توجه به مفصل‌بندی‌هایش از یک گفتمان به گفتمان دیگر مهاجرت کند، با پدیده‌ای به نام «کژتابی»^۱ روبرو می‌شویم. وقتی منابع به

زبان فارسی یافت نشود، به‌ناچار مجامع علمی به سمت ترجمه روی می‌آورند. بخشی از مشکلات ترجمه واژگان زبان مبدأ به زبان مقصد، از محدودیت‌های زبان ناشی می‌شود. اگر در زبان مقصد تعدد واژگان در حد کافی موجود نباشد، چه‌بسا چند واژه مختلف زبان مبدأ در مقابل یک واژه زبان مقصد قرار گیرند. متأسفانه، در ایران زبان انگلیسی به شکلی تدریس نمی‌شود که دانشجوی بتواند به راحتی از منابع خارجی استفاده کند. همین امر باعث می‌شود تحقیقات و رساله‌ها و پایان‌نامه‌ها به سمت کپی برداری و استفاده از ترجمه‌ها سوق داده شوند. برخی معتقدند مهم‌ترین و اصلی‌ترین دلیل عقب‌ماندگی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در کشور ما ترجمه‌ای بودن این رشته است.^۱ به‌واقع، در رشته علوم سیاسی، منابع زیادی وجود دارند که به شکل مبهم و گاه ناصواب، ترجمه شده‌اند. به شکل مشخص، فرهنگستان زبان و ادب فارسی و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در کاربرد صحیح واژگان در جامعه ما مسئولیت مستقیم دارند. اگر نخبگان جامعه ما توسط دو نهاد فوق‌گردد هم آیند و فرهنگ‌ها و دانشنامه‌های معتبری در راستای جلوگیری از آشفته‌گی مفاهیم در علوم مختلف تنظیم نمایند، امید آن می‌رود که محافل دانشگاهی و علمی کشور به آنها اقتدا کنند و جامعه علمی ما را از وضع کنونی برهانند (حقیقت، ۱۳۸۲).^۲

۹. خودسانسوری: چه‌بسا در جامعه‌ای سانسور در تحقیق و تدریس و انتشار آثار علمی وجود نداشته باشد، اما فضای مسلط این توهم را ایجاد کند که نمی‌توان آزادانه تحقیق کرد و نتایج آثار خود را منتشر نمود. به هر حال، شرط توسعه علم - بالاخص علوم انسانی - وجود فضایی دموکراتیک است. علوم انسانی در شرایط غیردموکراتیک نتایجی به‌بار می‌آورد که بالضروره با گفتمان حاکم همخوان باشد. گاه عاقبت‌طلبی به این مسئله دامن می‌زند؛ و افراد سودجو و دو شخصیتی علم را به مسیری هدایت می‌کنند که خود باور ندارند. در نظام‌های اقتدارگرا، به‌لحاظ روان‌شناختی، حتی اندیشمندان ممکن است دچار دوپارگی شخصیتی شوند. به این ترتیب، دانشجویان نیز ممکن است در تحقیقات و رساله‌های خود به سمت موضوعاتی بروند که دردسر ایجاد نکند؛ هرچند مشکلی را

۱. صادق زیباکلام، «استادان علوم سیاسی، فقط به ترجمه توجه دارند»،

<http://www.hamshahrionline.ir/news-22241.aspx>

۲ سید صادق حقیقت، «آشفته‌گی مفاهیم سیاسی در ایران معاصر»، مجله علوم سیاسی، ش ۲۴ (زمستان ۱۳۸۲). در این مقاله نشان داده شده که واژگان مربوط به دانش سیاست، دولت، مشروعیت، نظام سیاسی، ایدئولوژی، چپ و راست، حزب، جامعه مدنی، مردم‌سالاری و سکولاریسم چگونه در جامعه ما دچار بحران مفهومی شده‌اند.

نیز حل ننماید! به اعتقاد حمید عنایت، عوامل تضعیف علوم سیاسی، هر چه باشند، از متفرعات یک عامل کلی و بنیادی که در ایران معاصر به چشم می‌خورد، به‌شمار می‌روند؛ و این عامل همانا نبودن سنت مباحثه سیاسی است، به‌صورتی آزاد و در عین حال مقرون به مسئولیت (عنایت، ۱۳۷۴: ۳۲۳). رهبری جمهوری اسلامی ایران نیز خودسانسوری را یکی از آسیب‌های جامعه ما معرفی نمودند.^۱

۱۰. مردمی نبودن زبان: علم تا وقتی که زبان عالمان به خودشان محدود شود، فراگیر نمی‌شود و آثار اجتماعی نخواهد داشت. برعکس، اگر دانش به‌گونه‌ای قابل فهم، به سطح مردم عادی برسد، از حد مسائل نظری خارج می‌شود و به مرحله عمل می‌رسد. معروف است که در ایران حدود دو هزار نفر برای هم می‌نویسند؛ و تنها خود خواننده آثار خویش‌اند؛ البته اگر آثار یکدیگر را بخوانند. زیاد شدن فاصله نخبگان با توده مردم خطر عوام‌گرایی و پوپولیسم را به همراه دارد. مکتوبات دانش سیاسی امروزه به خوانندگان تخصصی همین رشته محدود شده، در حالی که اندیشمندان علوم سیاسی باید بتوانند برای مردم در سطوح مختلف بنویسند و با ایشان ارتباط برقرار سازند.

۱۱. ایدئولوژیک و سیاست‌زده شدن علوم سیاسی: به‌واقع، دو گفتمان جهان اول - جهان سوم یا شمال - جنوب و در خصوص مورد ما گفتمان اسلام سیاسی و تجدد، به شکلی در تقابل به هم قرار گرفته‌اند. به شکل خاص، در جهان سوم و در کشور ما، علوم سیاسی به مسائل سیاسی و استبدادستیزی و استعمارستیزی پیوند خورده است؛ و بیش از آنکه درصدد انباشت دانش و همگرایی در راستای منافع ملی و یاری دادن به دولت‌مردان باشد، به ضدیت با استبداد و استعمار پرداخته است. مسئله مهم آن است که این پردازش در بین دیگر ایدئولوژی‌ها، رنگ ایدئولوژیک به‌خود گرفته؛ و از تحلیل واقع‌گرایانه دور افتاده است. متأسفانه، برخی از روشنفکران و فارغ‌التحصیلان علوم سیاسی به‌جای آنکه مشکلی از دوش نظام بردارند، ناخودآگاه نقشی اپوزیسیون‌گونه به‌خود می‌گیرند. سیاست در صورتی سیاست‌زده نمی‌شود که از حیث نظری خود را به چارچوب و استانداردهای علمی مقید نماید؛ و در عمل بر منافع ملی متمرکز شود و از مسائل جناحی و روزمره بر حذر باشد.

ج- آسیب‌های مربوط به دانش پژوهان

برخی آسیب‌ها به دانش‌پژوهان مربوط می‌شود، نه اینکه الزاماً نقص از جانب آنها باشد.

1. <http://davari.ir/blog/?p=69>

در این بین، می‌توان به دو مسئله دست دوم بودن و بحران کار اشاره نمود.

۱. عدم تناسب رشته علوم سیاسی با سطح دانش پژوهان: اساساً در ایران کسانی که ضریب هوشی بالا دارند رشته‌های «بالتر» همانند پزشکی، مهندسی و علوم پایه را انتخاب می‌کنند^۱. البته، این امر کلیت ندارد؛ و در موارد بسیاری، خصوصاً پس از پیروزی انقلاب اسلامی، افراد نخبه و صاحب فکر به این رشته جذب می‌شوند. به هر صورت، بی‌مهری به علوم سیاسی به شکل خاص و علوم انسانی به شکل عام، در کشورهای جهان سوم واقعیتی انکارناپذیر است. هرچند یک سر این مشکل در نظام سیاسی - اجتماعی است، اما به هر حال، افراد نیز تعیین‌کننده‌اند. این در حالی است که در کشورهای جهان اول معمولاً افراد با ضریب هوشی بالا به علوم انسانی راه می‌یابند.

۲. بحران کار: این مسئله در ایران همیشه مطرح بوده که دانش‌اندوخته علوم سیاسی تأمین شغلی ندارد. اصل این مشکل که در اصل به نظام اجتماعی و فرهنگی برمی‌گردد، دانش‌پژوهان را مجبور کرده در انتخاب خود به بحران شغلی نیز توجه داشته باشند. یکی از علل این بحران را باید در این امر جستجو نمود که نهادهایی که انتظار می‌رود از فارغ‌التحصیلان این رشته استفاده کنند، گاه نیروهای خود را از غیر این رشته انتخاب می‌نمایند. به بیان دیگر، ارتباط چندانی بین نهادهای تولیدکننده این دانش و مصرف‌کننده آن به چشم نمی‌خورد.

مروری بر سرفصل‌های رشته علوم سیاسی

رشته علوم سیاسی در سال ۱۲۷۷ در ایران تأسیس شد. در اینکه دروس و سرفصل‌های این رشته اساساً وارداتی بود، نباید تردید کرد. با پیروزی انقلاب اسلامی، این مسئله مطرح شد که چگونه می‌توان محتوایی انقلابی و اسلامی به آنها بخشید. علاوه بر اضافه شدن برخی دروس همانند «شناخت ماهیت و عملکرد امپریالیسم»، به همت آیت‌الله عباسعلی عمید زنجانی، ۱۶ واحد مربوط به دروس اسلامی به مجموعه دروس کارشناسی علوم سیاسی افزوده شد. این عمل مبنایی باعث شد رشته علوم سیاسی تا حد زیادی با نیازهای جامعه اسلامی انطباق پیدا کند. در عین حال، به نظر می‌رسد سرفصل‌های دروس اسلامی بعد از حدود سه دهه نیاز به بازبینی دارد؛ و اگر به نیازهای آن زمان جواب می‌داد، امروز

۱. مصطفی ملکیان، «علل ضعف علوم انسانی در ایران»:

http://aftab.ir/articles/applied_sciences/social_science/c12c1224314398_litterae_humaniores_iran_p1.php

دیگر نمی‌تواند به شکل کامل پاسخگو باشد. همچنین دیگر سرفصل‌ها و منابع آنها نیز از دانشگاه‌های غربی اتخاذ شده بود؛ و با دروس اسلامی نسبتی برقرار نمی‌کرد. بسیاری از اساتید رشته علوم سیاسی هنوز با مبنا قرار دادن پارادایم اثبات‌گرایانه^۱ تدریس می‌کنند؛ و نه تنها به بومی شدن و اسلامی شدن این دانش توجهی ندارند، بلکه حتی به مکاتب نقاد اثبات‌گرایی در خود غرب نیز بی‌توجه‌اند. در حقیقت، رشته علوم سیاسی هنوز هم تا اندازه زیادی به دنیای متجدد وابسته است. شاید بر این اساس بود که دانشگاه تهران در بهار سال ۱۳۸۷ سرفصل‌های جدیدی برای کارشناسی علوم سیاسی تهیه کرد که در آن گرایش‌هایی در همان مقطع برای دانشجویان مشخص شده بود: ۱. اندیشه سیاسی؛ ۲. جامعه‌شناسی سیاسی و سیاست مقایسه‌ای؛ ۳. سیاست‌گذاری خارجی و روابط بین‌الملل؛ ۴. سیاست‌گذاری عمومی؛ ۵. مطالعات منطقه‌ای. گرایشی شدن رشته علوم سیاسی در مقطع کارشناسی‌ارشد برای اولین بار در این سرفصل دیده می‌شود؛ و نقطه‌ای مثبت ارزیابی می‌شود. از دیگر ویژگی‌های این سرفصل جدید می‌توان به اصلاح سرفصل‌های دروس اسلامی و اضافه کردن پایان‌نامه در این مقطع اشاره نمود.

رشته «اندیشه سیاسی اسلام» ابتدا در پژوهشکده اندیشه سیاسی امام خمینی و سپس در دانشگاه علامه طباطبایی، دانشگاه مفید و دانشگاه‌های دیگر تدریس شد. این رشته به دلیل متمرکز شدن بر موضوع اندیشه سیاسی اسلامی تا اندازه زیادی می‌تواند به نیازهای نظری جامعه اسلامی پاسخگو باشد. علاوه بر مشکل بازار کار برای فارغ التحصیلان این رشته، می‌توان به مسئله تخصصی نبودن سرفصل‌های آن نیز اشاره کرد. آن‌گونه که نگارنده مقاله از طراحان این سرفصل شنیده، کمبود زمان و عجله برای تصویب آنها در وزارت علوم باعث این تشتت شده است. اگر این عذر در زمان خود پذیرفته بود، لااقل می‌بایست در سال‌های بعد برطرف می‌شد؛ در حالی که هنوز هم دانشجویان با همان سرفصل‌های مشکل‌دار قدیم سروکار دارد. در اصلاح این سرفصل‌ها باید توجه داشت که از متخصصان حوزوی نیز استفاده شود. اگر همکاری حوزه و دانشگاه بخواهد شکل عملی به خود گیرد، قبل از هر چیز باید در این رشته که شکل بینارشته‌ای نسبت به علوم سیاسی و علوم اسلامی دارد، تحقق یابد.

در مجموع، می‌توان به آسیب‌شناسی به دید مثبت و خوش‌بینانه نگرست و آن را مقدمه‌ای برای از بین بردن موانع و نواقص این رشته علمی تلقی نمود. در این صورت،

1. positivist

برخی از راه‌حل‌ها را باید در نظام سیاسی - اجتماعی و برخی دیگر را در اندیشمندان و دانش‌پژوهان جستجو نمود. قبل از هر چیز، باید جایگاه علوم انسانی به معنای عام و خصوص علوم سیاسی، در برنامه راهبردی و سند چشم‌انداز نظام مشخص و ارتباط آن با گفتمان مسلط تبیین شود. توسعه نهادهای مدنی، به‌عنوان یکی از شاخص‌های توسعه، می‌تواند به جذب حداکثری نخبگان منجر شود. مسئولان حکومتی با همکاری تنگاتنگ اندیشمندان علوم انسانی و علوم سیاسی می‌توانند به حل بسیاری از معضلات جامعه نائل شوند. ماهیت برخی از مسائل به شکلی است که تنها از عهده مسئولان امر و یا صاحب‌نظران بر نمی‌آید. وحدت حوزه و دانشگاه تنها در صورت تعیین نسبت سنت و تجدد میسر است. بومی‌سازی و اسلامی‌سازی علوم نیز در همین مسئله ریشه دارد؛ و تنها در محیطی مردم‌سالار می‌تواند ره به‌جایی ببرد. امید است که نوشتار حاضر کوششی هرچند کوچک در راه هموار ساختن راه خطیر علم سیاست در ایران اسلامی و برداشتن موانع موجود در این ارتباط، تلقی شود.

منابع

۱. باوی، محمد. (۱۳۷۷). وضعیت رشته علوم سیاسی در ایران. فصلنامه علوم سیاسی. ش ۳. سال اول.
۲. بشیریه، حسین. وضعیت علم سیاست در ایران. <http://www.hawzah.net/per/magazine/asp.os.0412/04/os>
۳. الجرجانی، علی‌بن‌محمد. (۱۳۰۶ هـ. ق). التعریفات. تهران: ناصرخسرو.
۴. حسینی‌زاده، سیدمحمدعلی. (۱۳۸۶). اسلام سیاسی در ایران. قم: دانشگاه مفید.
۵. حسینی‌زاده، سیدمحمدعلی. (۱۳۸۷). گفتمان اسلام سیاسی. روزنامه اعتماد. (۱۳۸۷/۹/۱۶).
۶. حقیقت، سیدصادق. (۱۳۸۲). بحران روش‌شناسی در علوم سیاسی. مجله علوم سیاسی. شماره ۲۲. تابستان.
۷. حقیقت، سیدصادق. (۱۳۸۴). تحدید مصلحت. فرهنگ اندیشه. شماره ۱۳. بهار.
۸. حقیقت، سیدصادق. (۱۳۸۷). روش‌شناسی علوم سیاسی. ویراست دوم. قم: دانشگاه مفید.
۹. حقیقت، سیدصادق. (۱۳۸۸). انقلابی برای محو تجدد (آمرانه). مثلث. شماره ۲۷ (۱۸ بهمن ۱۳۸۸).
۱۰. دوورژه، موریس. (۱۳۶۲). روش‌های علوم اجتماعی. خسرو اسدی. تهران: امیرکبیر.
۱۱. زیباکلام، صادق. استادان علوم سیاسی، فقط به ترجمه توجه دارند. <http://www.hamshahrionline.ir/news.aspx.22241>
۱۲. سریع‌القلم، محمود. (۱۳۸۰). روش تحقیق در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل. تهران: فرزانه.
۱۳. شریعتی، سارا. اسلام و علوم اجتماعی، یک مسئله‌شناسی دوگانه. <http://anthropology.ir/node9470>
۱۴. شکوری، ابوالفضل. (۱۳۶۱). فقه سیاسی. ج ۱. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۵. طباطبایی، سیدجواد. (۱۳۷۳). زوال اندیشه سیاسی در ایران. تهران: کویر.
۱۶. طباطبایی، سیدجواد. مبانی علم سیاست در ایران روشن نیست. http://www.lakzaee.com/60=Itemid&646=index.php?option=com_content&task=view&id
۱۷. عمید زنجانی، عباسعلی. (۱۳۶۷). فقه سیاسی. ج ۱. تهران: امیرکبیر.
۱۸. عمید زنجانی، عباسعلی. (۱۳۷۸). (مصاحبه). علوم سیاسی. شماره ۴. بهار.
۱۹. عنایت، حمید. (۱۳۷۳). وضعیت علوم اجتماعی در ایران. نوشین احمدی خراسانی. کتاب توسعه. شماره ۵. پاییز.
۲۰. عنایت، حمید. (۱۳۷۴). یادمان دکتر حمید عنایت پدر علم سیاست ایران. به‌کوشش داود غرایق زندی. تهران: نشر بقعه.
۲۱. فارابی، ابونصر محمد. (۱۹۳۱ م). احصاء العلوم. مقدمه: عثمان محمد امین. مصر: مطبعه السعاده.
۲۲. فارابی، ابونصر محمد. (۱۹۶۸ م). المله و نصوص اخرى. تحقیق: محسن مهدی، بیروت: دارالمشرق.

۲۳. فوکو، میشل. (۱۳۸۶). *ایرانی‌ها چه رویایی در سر دارند؟*. حسین معصومی همدانی. تهران: هرمس.

۲۴. فیرحی، داود. بومی‌سازی: <http://www.hamedzare.com/post>

۲۵. لیتل، دانیل. (۱۳۷۳). *تبیین در علوم اجتماعی (درآمدی به فلسفه علم الاجتماع)*. عبدالکریم سروش تهران: صراط.

۲۶. مارش، دیوید و جری استوکر. (۱۳۷۸). *روش و نظریه در علوم سیاسی*. امیرمحمد حاجی یوسفی. تهران: مطالعات راهبردی.

۲۷. ملکیان، مصطفی. *علل ضعف علوم انسانی در ایران*: http://aftab.ir/articles/applied_sciences/social_science/c12c1224314398_litterae_humaniores_iran_p1.php

28. Rosenthal, Erwin I. J. (1962). *Political Thought in Medieval Islam*. London: Cambridge Press.